

از زمره منابع مهم آگاهی ما از آراء و افکار و ملل و نحل گذشتگان از حکما و فیلسوفان - بویژه در سنت یونانی گزارش مورخان و عقایدنگاران، فهرست‌نویسان و تک‌نگاریها و تذکرها و تراجم مختصر و مفصلی است که دست‌کم بلحاظ سبک و مضمون تا حدود یک سده پیش در سنت تاریخ‌نویسی ما رواج داشته است؛ آثاری چون *عیون الانباء*، *طبقات الاطباء*، *تاریخ الحکماء*، *وفیات الاعیان*، *کنزالحکمة*، *درة التاج*، *طبقات الحکماء*، *مروج الذهب* و شماری از ایندست، سرشار از داده‌ها و اخباری است دربارهٔ احوالات و افکار و آثار قدما که امروزه هرچند بنحو وسیع در تتبعات و نوشته‌های تحقیقی مورد استناد قرار میگیرند، لیکن حدود و ثغور اعتبار داده‌های این آثار دقیقاً روشن نشده و به اصطلاح مورد ارزیابی انتقادی قرار نگرفته است، اما گذشته از این، پرسش اساسی این است که مناط اعتبار گزارشهای قدیم و جدید در چیست؟ اگر برای نمونه به تصویر افلاطون و ارسطو و نیز حکمای پیشاسقراطی در منابع قدیم و جدید بنگریم، تفاوت در جزئیات و مفردات نیست، بلکه در اساس میان معرفی و ویژگیهای فکری، مکتب و مدرسه، آموزه‌ها و مقاصد تعلیمی این چهره‌ها تفاوت دیده میشود. میان فیثاغورس و امپدکلس و افلاطون الهی و آمونیوس و بلیناس و فرفورئوس حکیم در منابع قدیم و تصویر همین اشخاص در تاریخ فلسفه‌های دو قرن اخیر فاصله از زمین تا آسمان است. با گفتن اینکه به استناد پژوهشها و یافته‌های جدید، طبیعتاً اعتبار منابع متأخر افزونتر است، در واقع به نوعی پاسخ اقناعی راضی شده‌ایم، لیکن سخن بر سر اختلاف افق و عالم است.

۵

افلاطون و ارسطوی قدما متعلق به عالمی است که بنابر اصول و مبانی آن، رود جاری حکمت بواسطه سلسله نبوت به سرچشمه وحی و دین و شریعت الهی متصل است و حکیمان در شرق و غرب عالم به درجات و تفاریق از این جریان معرفتی بهره گرفته‌اند. در این عالم، حکمت نه منحصر به بحث و نظر است و نه مقید به برهان و استدلال عقلی، بلکه ذوق و شهود و یافت قلبی نیز در آن راه دارد و وحدت و یکپارچگی در تمامی



شئون و مراتب آن دیده میشود. حکیمان در واقع اگر خود از زمره انبیا و حاملان وحی الهی نیستند، اما مع الواسطه متصل و مرتبط به شجره پربار وحی و ملهم از رسولان و پیامبران خدایند. از این تصویر در منابع اخیر بکلی خبری نیست! چرا؟ فیلسوفان قدیم در روایت متأخر، متفکرانی هستند در عداد پژوهشگران طبیعت‌شناس، منجمان، طبیعیان و ریاضی‌دانان زبردستی که از زمان و عصر خود قدری جلوتر بوده‌اند و اکنون جز سخنان پراکنده، کلمات قصار، کوتاه‌نوشتها و پاره‌ها چیزی از آنان در اختیار ما نیست. در این منابع، حکمت قدیم متعلق به دوره ما قبل عقل (پریلوژی) و عصر اسطوره و شاعری است، در حالی که فلسفه به دیدگاه متأخرین، بر مبنای عقل و علم تجربی و اسطوره‌زدایی است. در واقع در این عالم، مطالعه آراء و مکاتب و احیاناً احوالات این حکما اگر وجه صرفاً زیباشناختی نداشته باشد، حداکثر در حکم مقدمه و تمهیدی است برای دوره موسوم به منطوق و عقل استدلالی و این بی‌تردید صورتی از غلبه تاریخ‌نگاری و احیاناً نگاه تحلیلی (پوزیتیویستی) به جریان علماست؛ همان نگاهی که بر حرکت تاریخی و قهری از اسطوره و پندار به علم و عقل تأکید دارد. در تأیید و تقویم چنین دیدگاهی، یافته‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی و زبان‌شناسی نیز بکار می‌آید، ضمن آنکه تبحر قدما در کیمیا و علوم خفیه و دانش حروف و اعداد و احیاناً آمیختگی اینها به آراء فلسفی به منسوخ شدن نظام فکری آنان دامن میزند و در مقابل، اعتبار و حجیت تصویر متأخران مقبولیت عام یافته و چند و چون درباره آن ناموجه مینماید.

هیچکس نباید و نمیتواند در نقش روشنگرانه اسناد و مدارک تاریخی تردید کند، اما آیا به فرض روشن شد که *اثولوجیا* و *درباره علل و خیر محض* از آن ارسطو نیست و از زمره نوشته‌های نوافلاطونیان است و ارسطوی واقعی نه در خلال نوشته‌های اولیه و محاورات، بلکه در خلال آثار رسمی متداول جلوه کرده است؟ چگونه میتوان اعتبار تصویر اخیر را پذیرفت؟ اینکه هندسه و ریاضی قدیم مشتمل بر چه حقایقی بوده است و با وجه هستی‌شناختی حکمت قدیم چه نسبتی، داشته، خود به روشن شدن مقام علم و حکمت قدیم و میزان اعتبار یا عدم اعتبار تلقی قدما مدد میکند ولی اکنون پرسش نخست وجه دقیقتری مییابد: برآستی مناط اعتبار گزارشهای متأخران و بی اعتباری یا تشکیک و تردید گزارشهای متقدمان در تاریخ‌نگاری فلسفی چیست؟ چرا و چگونه روایت متقدمان فاقد اعتبار و روایت متأخران اعتبار مطلق یافته است؟ اکنون این نوشته را به صرف طرح پرسش و پاسخ مطرح نموده و در شماره آتی فصلنامه آن را پی خواهیم گرفت.

سردبیر



سال هفتم، شماره اول
تابستان ۱۳۹۵